

دهه اول محرم الحرام

شرح حدیث جابر

جلسه دوازدهم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۴/۰۱/۱۰ هجری قمری مقارن با ۱۴۰۱/۰۵/۱۷ هجری شمسی

«أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَبِيحَةُ الْعَالَمِ

هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجَى الْبَشَرِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، إِبْرَاهِيمَ الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)».

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

«وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعَنُ الدَّائِمَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

«وَتَوَقَّ بِجَارِزَةِ الْهَوَى بِدَلَالَةِ الْعَقْلِ وَقَفَّ عِنْدَ غَلْبَةِ الْهَوَى بِاسْتِشْرَافِ الْعَالِمِ».

شام غریبان سید و سالار شهیدان، ان شاء الله به زودی زائر مرقد نورش در کربلای معلی، با معرفت بوده باشیم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

حضار: «اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم».

با مطالبی که امشب خدمت عزیزان عرض می‌کنم، نیمی از روایت امام باقر (علیه السلام) را به جناب جابر، با هم مرور کردیم. فرمود جناب جابر آنگاه که هوا و هوس طغیان می‌کند، زیاده‌خواهی می‌کند، امیالت سرکشی می‌کند، این سرکشی را با دلالت عقل و استرشاد علم مدیریت کن.

اولاً انسان خالی از هوا و هوس نیست و همین مایه استعداد و رشد آدمی است. چرا بنده و شما بر ملک فضیلت و شرافت داریم؟

ملائکه به خدا گفتند خدایا ما عبادت می‌کنیم، ما تو را تقدیس می‌کنیم. خدای متعال نپذیرفت و دست به خلقت آدم زد. خدا رحمت کند مرحوم امام را، در درس اخلاقشان به طلبه‌ها فرموده بودند که سعی کنید آدم بشوید.

ملائکه به خدا گفتند خدایا ما مقدس می‌شویم. خدا فرمود من مقدس نمی‌شوام، من آدم می‌شوام. اشاره به

آیه قرآن کریم «وَلَمَّا نَسَبْ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^۲، گفتند ما مقدس می‌شویم، ما مقدس هستیم. خدا فرمود از شما

زیاد دارم، از سنخ ملک زیاد دارم. ائمه فرمودند که خدا هیچ موجودی را به اندازه فرشته خلق نکرده است، هر

قطره باران که به زمین می‌رسد، در دست یک فرشته به زمین می‌رسد، اعتقاد دینی ما این است و این احترام و

کرامت آدمی را نشان می‌دهد. فرمود من از سنخ شما زیاد دارم، من مقدس نمی‌شوام، من آدم می‌شوام.

خب، من چه خصوصیتی دارم که در فرشته نیست؟

فرشته عقل دارد ولی فقط عقل دارد، لذا فرشته عصمت دارد، لذا از فرشته گناه سر نمی‌زند، لذا جریان فطرس باید

توجیه بشود. سه تا توجیه هم علما برای آن گفتند، وگرنه فرشتگان معصوم هستند.

«لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۳، فرق من چیست؟

فرق من این است آدمی زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته وز حیوان.

و ر رود سوی آن شود به از آن

گر رود سوی این شود بد از این

هوا و هوس در وجود من نعمت الهی است. اگر نفس اماره نمی‌بود، اگر هوا و هوس نمی‌بود، من نمی‌توانستم با

مجاهده نفس پای بر فرق فرقدان بگذارم و از فرشته بالا بزنم. در شب معراج جبرئیل دارد همراه با رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) بالا می‌رود؛ یک دفعه پیغمبر متوجه شد جبرئیل ایستاده است، نیامده بود، خب مقام، مقام

علیین است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل رو کرد فرمود که برادرم جبرئیل، این جا جایی نیست که من را تنها بگذاری، حضرت قدس الهی است. یک جمله مشهور دارد، فرمود: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَوْ دَوَّتْ أُمَّةٌ لَأَحْرَقْتُ»^۴، یک بندگانگشت دیگر بالا بیایم می سوزم، جای من تا اینجا است.

«كُلُّ مَلَكٍ مِّنَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۵، چرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دارد بالاتر می رود؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) انسان است، انسان هوا دارد، هوس دارد، با مدیریت خشم و شهوت و غضب بالا می کشد، لذا اصل هوا و هوس در وجود آدمی از بزرگترین نعمت‌های الهی است. عمده این است که این هوا و هوس گاه زیاده‌خواهی می کند، طغیان می کند، سرکشی می کند، اگر سرکشی نکرد اگر مدیریت شده بود بسیار عالی است.

این روایت را من مفید هستم برای مستمع تبیین کنم. اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) فرمودند که یکی از مدیریت‌های زمان شما، یکی از برنامه‌ریزی‌های زمان شما مدیریت شبانه‌روز تو است. شبانه‌روزان را باید مدیریت کنید، به سه بخش تقسیم کنید، در برخی روایات، یا به چهار بخش تقسیم کنید در برخی روایات دیگر. روایاتی که می‌گوید به سه بخش، تعدادی از آن مشکل است، می‌گوید شبانه‌روز تو باید به سه بخش یا چهار بخش تقسیم بشود؛ معنی آن این نیست این سه بخش یا چهار بخش باید مساوی هم باشد، نه.

۱. یک بخش مال استراحت تو است، انسان نخواهد می‌میرد. یکی از شکنجه‌ها در همه زندان‌ها در همه نظام‌هایی که شکنجه در آن جا حاکم است که بدترین شکنجه است، شکنجه بی‌خوابی است. نمی‌گذارد این زندانی بخوابد، سی ساعت!، چهل ساعت!، پنجاه ساعت!، دیگر در آستانه کما قرار می‌گیرد. شکنجه سختی هم هست، پس باید بخشی را خوابید.

۲. فرمود بخشی را به کار اختصاص بده. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جوان رعنائی را می‌دید، می‌پرسید اسم تو چیست؟

فامیلی تو چیست؟

پدر تو کیست؟

از چه قبیله‌ای هستی؟

جوان برومند خوش قامت سرو قامت، بعد در ضمن سؤالات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌پرسید حرفه

تو چیست؟

شغل تو چیست؟

کار تو چیست؟

این جوان اگر می‌گفت من بیکارم، «سَقَطَ مِنْ عَيْنِ رَسُولِ اللَّهِ»^۶، از چشم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌افتاد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دیگر با او حرف نمی‌زد، راهش را می‌کشید، می‌رفت. جوان، بیکاری!، مگر کار ننگ است. حالا من مهندس هستم، فعلاً مدیریت کار شغلی مهیا نیست، خب اسنپ کاری کنم. مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) چاه نمی‌کند، مگر باغ ایجاد نمی‌کرد. این شعر علی بن ابی طالب (علیه السلام) درس آموز است. فرمود: «لَتَقْلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ. أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِثْنِ الرَّجَالِ»^۷، وسیله بردارم، قله کوه بروم، سنگ بکنم، به دوش بگیرم، پایین بیایم و این سنگ‌ها را بفروشم.

«لَتَقْلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ. أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِثْنِ الرَّجَالِ».

برای من محبوب‌تر از این است که دستم را به چیزی دراز کنم، بخواهم کسی به من کمک کند، بگویم من شغل ندارم، من فعلاً بیکار هستم. تا می‌گفت بیکار هستم از چشم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌افتاد. فرهنگ دینی ما هم این است، کار عیب نیست. همین امام باقر (علیه السلام) که داریم روایتش را می‌خوانیم، حضرت چاق بود، ثقیل بود. می‌دانید ائمه ما بعضی سیاه چهره بودند، بعضی گندم‌گون بودند، بعضی سفید بودند، بعضی قدبلند بودند، بعضی قد متوسط بودند، بعضی ثقیل، بعضی لاغر، همه نوع در ائمه (علیهم السلام) داشتیم، خود امام زمان ما (علیه السلام) گندم‌گون هستند آن‌ها که دیدند، تاریخ هم همین را حکایت می‌کند. حالا امام باقر (علیه السلام) امامی بودند که مقداری ثقیل بودند، سنی هم از حضرت گذشته بود، با کمک غلام‌هایشان داشتند به طرف جایی می‌رفتند. اوج گرما!، یکی از این خشک‌مقدس‌های کم‌فهم کم‌شعور که شیعه هم نبود، ولی امام باقر (علیه السلام) را می‌شناخت، گفت الآن می‌روم نصیحتش می‌کنم. خجالت نمی‌کشید در این گرما، عرق‌ریزان، آمده است دنبال دنیا برود!

جلوی امام باقر (علیه السلام) آمد، گفت که یا اباجعفر از شما بعید است، شما با سه واسطه فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هستید، این طور در این گرما بیرون کشیدی، کجا می‌روی؟ حضرت فرمود «به مزرعه خودم می‌روم».

چه کار کنی؟

کار کنم.

گفت: «خجالت نمی‌کشی؟».

حضرت فرمودند: «تو خجالت نمی‌کشی؟».

گفت: «آقا برای چه می‌خواهید کار کنید؟».

گفت: «می‌خواهم برای اینکه به مثل تویی محتاج نباشم، دستم را پیش تو دراز نکنم».

کار عار نیست و با همان حال حضرت داخل مزرعه‌شان رفتند، بیل را برداشتند، به جان زمین افتادند. تا این

جوان می‌گفت من بیکار هستم، «سَقَطَ مِنْ عَيْنِ رَسُولِ اللَّهِ»، از چشم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌افتاد.

این هم یک بخشی از زندگی روزانه.

یک بخش خواب است، استراحت است، یک بخش هم کار است.

۳. بخش سوم فرمود که عبادت است. ما دنیا آمدم بندگان کنیم. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». بنده هستی باید بندگان کنی، مسلمان هستی، باید تسلیم باشی، اهل طاعت و عبادت باشی. این هم یک بخشی است.

۴. بخش چهارم، فرمود تفریح، خوش‌گذرانی، به نفس خود مهلت دادن برای لذت بردن.

من بر اساس همین روایت یک کتابی نوشتیم هنوز چاپ نشده است، اسم این ساعت را ساعت چهارم گذاشتیم؛ چون فرمود مؤمن باید شبانه‌روزش را به چهار ساعت تقسیم کند، این ساعت اسمش ساعت چهارم شد. ساعت چهارم یعنی ساعت تفریح.

امام صادق (علیه السلام) خانه‌باغ برادرش رفت، برادر حضرت یک خانه‌باغ بزرگی داشت. راوی می‌گوید رفتم در خانه حضرت، نبود، پسران پسران رفتم، دیدم یک خانه‌باغی است، امام نشستند، جلوی ایشان میوه

است، گفتم آقا برای چه اینجا آمدید؟

فرمود: «لِلنُّزْهَةِ»، گردش آمدم. ما به خیالمان امام صادق (علیه السلام) ۶۵ سال عمر کرد، از دوسالگی، ۷ صبح بلند می‌شد، سرش را سجده می‌گذاشت، ۱۲ شب بلند می‌کرد، و الله، بالله ائمه ما این طور نبودند.

الحمد لله در بحث ازدواج که اصلاً تک همسر نداریم، حالا ما تشیعمان می‌لنگد حرف دیگر است، ضرر هم داریم می‌کنیم. مخالفان ما در کشور دستور دارند چهار چهل، رمزش چهار چهل است، چهار همسر از هر همسر ده تا، چهار چهل. بخش‌هایی از کشور ترکیب جمعیتی ما عوض شده است، بخش شیعه‌نشین بوده است، اغلب اهل سنت شدند!

مشکلی هم نیست، ولی به هر حال. فرمود: «لِلنُّزْهَةِ»، برای گردش آمدم.

امام رضا (علیه السلام) با اصحاب نشسته بودند، صحبت شد چه غذایی از همه خوشمزه‌تر است؟

یکی گفت مرغ بریان، یکی گفت گوسفند، یکی گفت بره‌تودلی، هر چیزی، حضرت هم ساکت است. به

امام رضا (علیه السلام) گفتند آقا نظر شما چیست؟

فرمودند که بگویم تعجب می‌کنید. گفتند حالا شما بفرمایید. فرمود نمک. گفتند آقا چطور؟

فرمودند که ما یک روز با دوستان گردش رفته بودیم، این رفقا برداشتند گوسفندی برای ما ذبح کردند،

گوسفند چاق و چله‌ای هم بود، آمدم بخوریم، دیدیم یادمان رفته است نمک بیاوریم، اصلاً به ما نچسبید.

امام رضا (علیه السلام) هم گردش می‌رفت!، گوسفند هم می‌کشتند!، نمک هم یادشان می‌رفت!

فرمود ساعت چهارم این است به نفس خودت مهلت بدهی. خب، نکته روایت این است، خیلی عجیب

است. خیلی عجیب است!

فرمود که اگر این ساعت چهارم در زندگی تو نباشد، نه خواب تو خواب است، نه عبادت تو عبادت است،

نه کار تو کار است. اگر با زن و بچه‌ات اهل تفریح نباشی، تفریح سالم که حالا نمونه آن را شنا گفتند، نمونه

آن را اسب‌سواری گفتند، نمونه آن را گردش در سبزه گفتند. «ثَلَاثَةٌ يُذْهِبْنَ عَنْ قَلْبِ الْحَزْنِ الْمَاءُ وَالْخَضْرَاءُ وَ

الْوَجْهُ الْحَسَنُ»^۸، گفت اگر این ساعت چهارم را در زندگی نداشته باشی، نماز تو هم نماز نیست، روزه تو

هم روزه نیست. اگر همین یک دانه را ما رعایت کنیم، یک مؤمن افسردگی نمی‌گیرد، افسردگی مال این است که بخشی از دین را گرفتیم، بخشی را رها کردیم، می‌گوییم چرا دل ما گرفته است؟، چرا بی‌انگیزه هستیم؟، چرا به سر ما فکر خودکشی می‌زند؟ علتش همین است.

پس اصل وجود هوا و هوس در وجود من نعمت است، من با این می‌خواهم از فرشته بالا بزنم به شرطی که مدیریت بشود. مدیریتش چیست؟

فرمود گاهی هوا و هوس طغیان می‌کند، بالا می‌زند. حالا مأموریت کاری برای تو پیش آمده است، آلمان فرستادند، خب فضا یک فضای دیگری است، از درودیار شهوت می‌بارد. همان اولین مغازه‌های فرودگاه مغازه مشروب‌فروشی است، بار است. تو باید چه کار کنی؟ فرمود وقتی هوا و هوس بالا زد، دوران عذوبت تو است، هنوز ازدواج نکردی. فرمود اینجا باید با دو وسیله این طغیان هوا و هوس را کنترل کنی، فرمود:

۱. «تَوَقَّحْ مَجَازِفَةَ الْهَوَىٰ بِدَلَالَةِ الْعَقْلِ»، عاقلانه رفتار کن.

۲. «وَوَقَّفْ عِنْدَ غَلَبَةِ الْهَوَىٰ بِاسْتِرْشَادِ الْعَالِمِ ۹»، با دانش، با خردورزی.

این‌ها هم دو تا مقوله است، هم باید دانایی‌ات را بالا ببری، هم باید فهمت را زیاد کنی. اگر عقل تو درست عمل کند و اگر ذهن تو و دانایی تو درست کار کند، جلوی هوا و هوس را می‌توانی بگیری، استرشاد علم، دلالت هوا. البته در این روایت مراد از عقل، هم عقل نظری است هم عقل عملی است، هم دانسته‌های من باید زیاد بشود، دانا بشوم.

دوسه نفر، شاید بیشتر، در این دوسه شب به من مراجعه کردند، می‌گویند که آقا ما می‌خواهیم دین را بهتر بشناسیم، می‌خواهیم فهم دینی ما بالا برود، نسخه می‌خواهیم. چند نفر هم مراجعه کردند که آقا ما می‌خواهیم در مسائل عملی ثابت قدم باشیم، نسخه می‌خواهیم. من به گروه اول چه گفتم؟

گفتم آقا اگر کسی بتواند یک دور آثار شهید مطهری را خوب مطالعه کند، این یک روحانی بدون عمامه است. از داستان راستان شروع کند، جهان‌بینی‌ها را ببیند، آزادی معنوی را بخواند، علل گرایش به مادی‌گری را ببیند، جلوتر بیاید تا به آن تفسیر قرآن برسد، جلو بیاید تا به بعضی از آثار فلسفی مثل روش رئالیسم برسد. الان کسی روش رئالیسم را مسلط باشد، هفتاد درصد فلسفه صدرایی را بلد است و مرحوم شیخ مطهری این را برای عموم مردم نوشته‌اند که عمل کنی، زور (کمونیسم) را در ایران شکست. به قول دکتر امینی دویست سال کمونیسم را در ایران عقب انداخت، بعد انقلاب شد کلاً حزب توده مضمحل شد. خب این همه می‌خواهیم رمان بخوانیم، مدام روزنامه بخوانیم، بعد می‌رویم مطالعه کتاب‌های مرحوم شهید مطهری را شروع کنیم. اگر عقل انسان، عقل عملی انسان، درست کار کند، شایسته و ناشایسته‌ها را بداند، بایسته‌ها و نابایسته‌ها را بداند، زاویه دیدش نسبت به عالم و آدم درست کار کند، زاویه دید درست کار کند.

حالا که از شهید مطهری گفتیم این خاطره را هم بگوییم، شاید قبلاً هم اینجا گفته باشم. مرحوم شهید مطهری برای مهندسیین سخنرانی داشتند، محصول این سخنرانی‌ها هم چاپ شد، از کارهایی که قبل از انقلاب می‌شد، بعد از انقلاب فراموش شد. ما منبرهای تخصصی متأسفانه نداریم. مخاطب من الان همه هستند، منبرهای عمومی لازم است، منبرهای تخصصی هم لازم است. ایشان سخنرانی‌اش را برای جامعه مهندسان، همه از نظر رتبه علمی در یک سطح، همه مهندسی خوانده. برای پزشکان، باز منبر تخصصی. در این منبری که برای جامعه مهندسان داشتند، ایشان فرمودند که من راجع به خداشناسی حرف می‌زدم، بعد از یکی از سخنرانی‌ها جوانی جلوی من آمد گفت که آقای مطهری، این خدایی که شما از او دم می‌زنید کجا است؟

گفتم یعنی چه، توضیح بده. گفت یعنی این خدایی که شما از او صحبت می‌کنید، کجای عالم است؟ در کهکشان راه شیری است یا آن طرف تر است؟، در پلوتون است؟، در نپتون است؟، مریخ است؟، همین در زمین خودمان است؟، در جنگل‌های آمازون است؟، کجا است؟

آقای مطهری فیلسوف اسلام‌شناس فقیه فهیم، فرمود من به این جوان گفتم این سؤال تو این طوری جواب ندارد، برعکسش کنی جواب دارد. گفت که یعنی چه؟

فرمودند یعنی اگر نگویید خدا کجای عالم است، بگویید عالم کجای خدا است. فرمودند این جوان گفت من که نمی‌فهمم، حالا سؤال را برعکس می‌کنیم. عالم کجای خدا است؟

آقای مطهری فرمودند که من به او گفتم یک چند دقیقه گوش کن، خدای متعال عین هستی است و این هستی نامتناهی است، یک وجود بی‌نهایت، نه بی‌نهایت ریاضی، نه بی‌نهایت هندسی، بی‌نهایت وجودی، یک هستی نامتناهی. این هستی نامتناهی صفاتی دارد، این صفاتش هم نامتناهی است، دانش نامتناهی، توانایی نامتناهی، حیات نامتناهی. گفت خوب. گفتم حالا این هستی نامتناهی با این صفات نامتناهی یک کاری هم کرده است، اسم این را ما به آن خلقت می‌گوییم، آفرینش. این آفرینش درجه‌بندی است، ما به این درجات عوالم می‌گوییم. از آن عوالم بالا تا به این عالم دنیا برسیم که این عالم دنیا طبق ادله فلسفی و نقلی از همه عوالم کوچک‌تر، تنگ‌تر، تاریک‌تر (است). همین عالم دنیایی که بخشی از آن آسمان‌ها است و کهکشان‌ها است، همان کهکشان‌هایی که عددش را نداریم و هرکدام آن اقلماً میلیارد ستاره دارد و بعضی از این ستاره‌ها هزار برابر خورشید ما است و بیشتر، که خورشید ما هزار برابر زمین ما است. مرحوم مطهری فرمودند این جوان زیرک بود، فهمید بود. این نگاه عمیقی به من کرد، گفت که جناب استاد، شما می‌دانید در این پنج دقیقه صحبت با من چه کردید؟

گفتم چه کردم؟

فرمود که جناب استاد، هندسه معرفتی من را زیرورو کردید، هندسه معرفتی من زیرورو شد. فرمود به استرشاد علم اگر انسان زاویه دید او درست بشود، جهان‌بینی او درست بشود، آدم و عالم را درست ببیند، درست بشناسد، عقل عملی او هم باید نبایدها، شایسته‌ها و ناشایسته‌ها را برای او درست تعریف کند؛ وقتی هوا و هوس طغیان می‌کند، می‌تواند ترمز بگیرد، کنترل کند و هوا و هوس را مدیریت کند.

جمله بعد، فرمود: «وَأَسْتَبَقِ خَالِصَ الْأَعْمَالِ لِيَوْمِ الْجَزَاءِ ۱۰»، با چه جمله‌ای یازده شب عزاداری ما دارد تمام می‌شود. به نظر می‌رسد هدیه‌ای است این جمله امام باقر (علیه‌السلام) به عزاداری که یازده شب است به سر و سینه زده است. فرمود جابر برای روز قیامت یک چیزی را نگه‌دار، سعی کن آن را حفظ کنی. اولاً ایجاد کن، بعداً مواظب باش از دست تو نپرد. دُر است، گوهر است، این گوهر را به دست بیاور، بعد هم آن را نگه‌دار، تا روز قیامت این را نگه‌دار.

«وَأَسْتَبَقِ»، از ماده بقا، نگه دار، «خَالِصَ الْأَعْمَالِ»، اعمال خالصت را، «لِيَوْمِ الْجَزَاءِ»، برای روز قیامت.

ببینید خدای متعال از بنده و شما عمل زیاد نخواست است. واجبات ما چند تا است؟ هفده رکعت نماز است، بعضی هفده رکعت را در هفده دقیقه می‌خوانند، نه بگو بیست دقیقه، نه بگو بیست و پنج دقیقه، نه بگو با مقدماتش نیم ساعت. نیم ساعت در ۲۴ ساعت. ۱۲ ماه داریم، یک ماه آن را از ما روزه خواستند، حالا اگر سفر نیستی، اگر مریض نیستی، اگر مشکل نداری، اگر زخم معده نداری، اگر قند کنترل نشده نداری، مریض اگر روزه بگیرد، نه تنها روزه او باطل است، خوب که بشود باید دومرتبه بگیرد، این قدر سلامتی برای خدا مهم است. می‌گوید سلامتی حرف اول تو را می‌زند، مریض هستی، روزه برای تو ضرر دارد، حرف دکترا هم مهم نیست، خودت باید به نتیجه برسی. اگر برای تو ضرر دارد، اگر گرفتی، کار حرام کردی و اگر خوب شدی دومرتبه باید بگیری؛ چون بعضی از خشک‌مقدس‌ها هستند می‌گویند که حاج‌آقا من بمیرم هم روزه‌ام را می‌گیرم، این کاتولیک‌تر از پاپ می‌شود.

این کاسه داغ‌تر از آتش می‌شود. همان خدایی که گفت بگیر، الان می‌گویند نگیر.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای جنگ بدر راه افتادند. جنگ بدر شب هفدهم ماه رمضان بود، شنیدید. بیرون مدینه آمدند، روز، روزه خود را خوردند. یکی از اصحاب گفت که روزه بخوریم؟ مگر می‌شود؟ آن‌قدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ناراحت شد، فرمود من که پیغمبر شما هستم، دارم روزه خود را می‌خورم. به تعبیر من و شما کاسه داغ‌تر از آتش هستی؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ناراحت شد.

خب، هفده رکعت نماز است، یک ماه روزه است، یک‌بار اگر مستطیع شدی باید حج بروی، اگر معونه و سرمایه تو سودی کردی سر سال باید خمسی بدهی، خب تمام شد. چقدر است که بار روی دوش ما گذاشتید؟ فرمود مهم این است که تو به جای کثرت عمل، حسن عمل داشته باشی. حسن عمل شرط اول این است کار برای خدا انجام بدهی.

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ۱۱»، عمل صالح، یعنی کار با اخلاص، بالا می‌رود. بگذارید یک مسئله شرعی برای شما بگویم. فقهای ما می‌گویند ریای قبل از عمل، عمل را باطل می‌کند. آمدی (نماز بخوانی) رئیس دانشگاه (را دیدی)، در استانداری کار می‌کنی، ایستادی نماز بخوانی، می‌بینی جناب استاندار کنار دست تو

است، یک الله اکبری می‌گویی که در عمرت نگفته‌ای.
الله اکبر!

هیچ، نماز تو در سطل آشغال رفت. ریای قبل از عمل، عمل را باطل می‌کند. ریای حین العمل، آن هم عمل را، نماز را باطل می‌کند. نماز می‌خوانی، رئیس دانشگاه وارد شد یکم آن را چرب می‌کنی، خلاص، انا لله، نماز در سطل آشغال رفت. ریای بعد از عمل، عمل را باطل نمی‌کند. حالا پنج سال قبل حج رفتی، در یک جمعی می‌نشینی چطور رمی جمرات کردی، چطور استلام حجر کردی، تا دلت می‌خواهد ریا کن، عمل تو باطل نمی‌شود ولی این عمل دیگر روز قیامت دستی از تو نمی‌گیرد، فروختی. فرمود: «وَأَسْتَبِقِ خَالِصَ الْأَعْمَالِ»، اولاً عمل خالص داشته باش، ثانیاً عمل خالصت را نگه‌دار. خوب، چطور ما اخلاص در عمل داشته باشیم؟ شب آخری یک‌دوره کاربردی حرف بزنیم.

۱. با کتمان، «استعینوا علی قضاة حوائجکم بالکتمان»^{۱۲}، انسان می‌تواند خیلی کارهای خیر را بکند زن او هم نفهمد، بچه او هم نفهمد. فرمود خودت هم یادت برود.

تو نیکی می‌کنی و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

من دیدم یک آقای روحانی که چون کویت بزرگ شده است، دستش در مسائل مالی باز بود، برای یک آقایی خانه خریده بود که این خانه الان به نظر است باید بالای یک میلیارد باشد. حدود چهارپنج سال بعد من یادآوری کردم شما برای فلانی خانه‌ای خریدید. گفت من؟! هر چه آمدیم به او یادآوری کنیم، یادش نمی‌آمد و آخر هم یادش نیامد؛ و این دو عامل داشت، از بس کار خیر کرده است تعداد بالا رفته است. بلافاصله در دجله می‌انداخت. تو نیکی می‌کنی و در دجله انداز.

اگر انسان بتواند کتمان کند، یکسری کارهایی که هیچ‌کس نفهمد. من بچه بودم، پدر من امام جماعت بود بین نماز مغرب و عشاء خادم آمد در گوش بابای من چیزی گفت. پدر ما ایستاد، فرمود جوان‌ها بلند شوند، جوان‌ها بلند شدند، بروید جلوی در مسجد دو تا فرش دوازده متری است بیاورید در مسجد پهن کنید. رفتند دو تا فرش نو! گران‌قیمت! آوردند، مسجد هم آن موقع خیلی وضعش خراب بود، پهن کردند. پدر ما (رحمة الله علیه) آمد توضیح بدهد، اشک‌هایش جاری شد. گفت ببینید، اسم او مشهدی یدالله بود، مشهدی یدالله آمده است می‌گوید یک آقایی ایستاد، یک ماشین بسیار (گران‌قیمت)، آخرین سیستم، از این‌ها که کابین داشت. گفته بود تو خادم مسجد هستی؟

گفت: «بله».

گفتند: «این فرش‌ها مال مسجد است، داخل مسجد پهن کنید». آقا تو چه کسی هستی؟، اسم تو چیست؟، کجا هستی؟

(اشاره به سکوت کرد) بارک‌الله. بارک‌الله.

تو نیکی می‌کنی و در دجله انداز، کتمان.

۲. می‌خواهید اخلاص داشته باشید، راهکار دوم، عظمت الهی و حقارت ما سوی الله را در نظر بگیرید. دیدید سوار هواپیما می‌شوید، هنوز در فرودگاه نشستید، همه چیز به اندازه خودش است، هر چه بالا برود، این آینه‌ها کوچک‌تر می‌شود. آدم این دوره هر چه سکوت کند ماسوی برای او کوچک‌تر می‌شود، مقام باشد، پول باشد، هر چه بالا برود برای او این‌ها پایین می‌آید. اگر من بتوانم دائماً عظمت الهی را برای خودم تقدیر کنم، ماسوی الله کوچک می‌شود. جمله امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه متقین، خطبه همام چه بود؟

«عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^{۱۳}، خدا در نظر او بزرگ شد، ما سوی خدا نزد او کوچک شد، به ماسوی الله اعتنا ندارد. اگر ما بتوانیم خدا را در ذهن و دل خود بزرگ بداریم، خودبه‌خود ماسوی کوچک می‌شود.

۳. سوم، در ارتباطات او. با آدم‌های مخلص بنشینیم.

هم‌نشین تو از تو به باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

با آن‌ها که منم‌نم دارند، با آن‌ها که خودشیفته هستند، با آن‌ها که عجب دارند، با آن‌ها که کار خودشان را زیاد می‌بینند، با این‌ها ارتباط را کم کنید. با آن‌ها که مخلص هستند، خالص هستند (ارتباط خود را زیاد کنید). شهید سرافراز مرحوم شهید قاسم سلیمانی را خدا رحمت کند، اصلاً نه خودش را انگار می‌دید، نه کار خودش را. مقام معظم رهبری فرمودند: «در جلسات همه می‌آمدند صف اول، صف دوم می‌نشستند، ما نمی‌دانستیم حاج قاسم هست یا نیست. باید دنبالش می‌گشتیم که حالا پشت یک ستونی، پشت یک دیواری (بود) که اصلاً دیده نشود». آن جمله او هم که مشهور است دیگر، فرمود که ما این مهارت را باید یاد بگیریم که دیده نشویم چون آن کسی که باید ببیند می‌بیند، آن کسی که باید ببیند و بداند می‌بیند. به‌هر حال، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «وَبِالْإِحْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ ۱۴»، اگر انسان بخواهد آزاد بشود، رها بشود، سبک‌بال باشد، چه در دنیا و چه در آخرت، باید اهل اخلاص باشد. کار را باید برای خدا انجام داد.

یک ثمره اخلاص دارد، بحثم را تمام کنم. ببینید مخلص، مخلص می‌شود، تفاوتش یک کسره و فتحه است، یک زیروزبر است. مخلص، مخلص می‌شود. ولی فاصله مخلص تا مخلص چند هزار سال نوری است، چند هزار سال نوری!

چاره‌ای نیست بخواهی مخلص بشوی باید مخلص باشی. مخلص یعنی چه؟، مخلص یعنی چه؟ مخلص یعنی من در اعمالم کار را برای خدا انجام می‌دهم، مخلص یعنی بالا می‌روم، بالا می‌روم، بالا می‌روم، ذات من را خدا پاک می‌کند. اگر من مخلص شدم به نص صریح آیه قرآن چهارتا هدیه خدای متعال به من می‌دهد:

۱. دستم را می‌کشد، می‌برد آن‌جایی که مردم می‌خواهند بعد از نفع صور بیایند. همه باید ببینند نفع صور بشود، در صور دمیده بشود، دومرتبه زنده بشوند. من مخلص آقای قاضی، من مخلص ملا حسینقلی، من مخلص علامه بحرالعلوم را خدا آنجا برده است؛ لذا «فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۱۵»، می‌شود «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ۱۶»، مخلص احضار نمی‌شود، آن‌جا حاضر است، هست. شما که این‌جا نشسته‌اید، من که لازم نیست بخواهم از بیرون تو را صدا کنم، این‌جا هستی. فرمود مخلصین پیشاپیش در صحرای قیامت عندالله حاضر هستند.

۲. عجیب است! فرمود تنها گروهی که شیطان جلوی آن‌ها لنگ می‌اندازد، خود شیطان گفت، روز اول گفت: «لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ۱۷»، همه بنده‌های تو را گمراه می‌کنم، زور من به مخلص نمی‌رسد. حالا چرا شیطان زور او به مخلص نمی‌رسد؟ دوسه تا توجیه عرفانی و فلسفی دارد. وقت من گذشته است.

۳. سوم، هر کس در بهشت هر چه به او جزا و پاداش داده می‌شود در مقابل عمل او است؛ منتهی خدا بیاید بزرگ بگیرد، دو رکعت نماز خواندی. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که دو درهم صدقه با اخلاص بده، خدا آن را پرورش می‌دهد، پرورش می‌دهد، پرورش می‌دهد، روز قیامت می‌بینی این دو درهم اندازه کوه ابوقبیس شده است. کوه ابوقبیس مکه کنار خانه خدا، کوه صفا بچه کوه ابوقبیس است. الآن هم آل سعود آمدند روی آن کاخ ساختند. معجزه شق‌القمر هم آن‌جا اتفاق افتاده است. یک کوه بزرگی است! دو درهم بود خدا آن را بزرگ کرد، بزرگ که شد، پاداش بزرگ می‌دهد. فرمود فقط مخلصین هستند که من چیزهایی به آن‌ها می‌دهم که این‌ها در مقابل عملی قرار نمی‌گیرد، آن‌قدر این پاداش‌ها مهم است که هیچ عملی نمی‌تواند آن‌ها را تضمین کند. این سه تا یک طرف، چهارمی یک طرف.

۴. فرمود فقط مخلص می‌تواند خدا را وصف کند. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»، هر کس خدا را وصف کند، خدا منزهرتر است، خدا مقدس‌تر و پاک‌تر است. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ۱۸»، علی می‌تواند، حسن می‌تواند، حسین می‌تواند، انبیاء می‌توانند، اولیا می‌توانند خدا را وصف کنند. این یکی را سرش را بگویم، سرش یک کلمه است، چون به مقامی رسیده است که زبان او زبان خدا شده است.

ما الآن چه می‌گوییم؟
شما در زیارت چه می‌خوانید؟

«السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره». ای خون خدا، پسر خون خدا. حضرت آیت الله بهجت گه گاهی ما طلبه‌ها را نصیحت می‌کردند، این طوری می‌گفتند، می‌فرمودند، حالا با آن لهجه فومنی، ایشان می‌فرمودند که در مقابل «عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَأُذُنُ السَّامِعَةِ ۱۹»، حواستان باشد.

«عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ»، چشم بینای خدا یعنی امام زمان (عجل الله نعالی فرجه الشریف)، گوش شنوای خدا یعنی امام زمان (عجل الله نعالی فرجه الشریف).

آمد نزد امام صادق (علیه السلام) نشست، حضرت فرمودند چه کاری بود دو روز گذشته کردی؟، من بگویم یا تو می‌گویی؟

عرق سرد به پیشانی این صحابی نشست، گفت آقا شما بفرمایید. فرمود که تو معلم خصوصی هستی؟ گفت که درست است.

به چند نفر تدریس خصوصی داری.

گفت که درست است. در یکی از شاگردان تو یک خانم مجرد است، به خانه پدر او می‌روی، به او قرآن درس می‌دهی. گفت که درست است.

گفتند دو روز گذشته چرا در وسط درس با او شوخی کردی؟، چرا پرده‌داری کردی؟

به امام گفتند یا ابن رسول الله غلط کردم. فرمودند: «توبه الآن»، الآن توبه کن، نه برای شب بگذاری، همین الآن توبه کن. بعد فرمودند که اگر خیال کنید این دیوارها همین طور که برای شما حجاب است برای ما هم حجاب است، چه فرقی می‌کند. انسان کامل چون نظام خدا می‌شود، توصیفش توصیف خدا می‌شود، زبان من زبان خدایی است، زبان علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) زبان خدا است.

«صلى الله عليك يا ابا عبد الله»

شام غریبان و جلسه آخر این محفل و عزیزان همان طور که شب‌های قبل هم گفتیم کمک به هیئت داشته باشید. من آمار را که گرفتم هنوز وصولی‌ها نسبت به هزینه‌ها خیلی عقب است. خب، پرچم امام حسین (علیه السلام) است، هر چه خرج کنیم چند برابر آن را در دنیا و آخرت می‌گیریم. از من تقاضا کردند، برگه‌ها آن جلوی در توزیع می‌شود که دوست دارند عزیزان هیئت محبین، هر کس با هر توانی که دارد بتواند در مسائل مربوط به هیئت خدمت کند؛ از پشتیبانی و تدارکات، سیستم صوت، ساخت کلیپ و عکاسی، طراحی پوستر و سایت، تلاوت‌های قرآنی، خیریه، حمل و نقل، هر چه. هیئت سیدالشهداء (علیه السلام)، مجلس اباعبدالله (علیه السلام)، هیئت هم در طول سال برنامه دارد، فقط محرم نیست. اسمتان را بنویسید، خادم الحسین (علیه السلام) باشید، خادم الحجة (علیه السلام) باشید ان شاء الله.

خب، شام غریبان، روضه شام غریبان را نیاز دارد. آنچه از مقاتل به دست می‌آید کار سیدالشهداء (سلام الله علیه) بعد از زمان نماز عصر تمام شد. حالا اختلاف در مقاتل است که امام حسین (علیه السلام) نماز عصر را هم خواندند، نشسته یا نه موفق نشدند، یا در حین نماز عصر حضرت را شهید کردند. دوسه نظر در بین مقاتل وجود دارد. کار امام حسین (علیه السلام) عصر امروز تمام شد. حوادثی پیش آمد این حوادث را مرور کنیم، روضه من است.

اول کاری که دشمن کرد، سر اباعبدالله (علیه السلام) را شستند، به دو نفر دادند که این‌ها به سمت کوفه بتازند بلکه به شب برنخورند و بتوانند سر را به عیبده برسانند. به شب خوردند، جلوی دارالاماره رفتند، در بسته بود و لذا خولی به خانه برگشت، سر را هم با خود برد. داستان سر در خانه خولی را شنیدید. این کار اول بود.

کار دومی که مقاتل نوشتند این است ملعون عمر سعد فریاد زد «من ینتدب للحسین و یوطئه فرسه؟ ۲۰»، چه کسی حاضر است با اسب خود روی بدن اباعبدالله حسین (علیه السلام) بتازد؟

ده نفر برای این کار نامزد شدند. طبق برخی از مقاتل سُم اسب‌هایشان را اصلاح کردند که بیشتر کار انجام شود، ابو عمر زاهد گفت تک‌تک این ده نفر را نسب آن‌ها را بررسی کردیم، همه زنازاده بودند و آمدند روی جنازه اباعبدالله (علیه السلام). یک تعبیری در مقاتل آمده است که من اگر این تعبیر را در مثال به کار ببرم، یکبار بیشتر، آن‌هم در عاشورا، حالا یا ظهر عاشورا یا شب عاشورا نخواهد بود، در غیر چنین مجلسی جرئت نمی‌کنم این تعبیر را به کار ببرم، عربی آن این است، چه طوری هم ترجمه کنم نمی‌دانم.

تعبیر است وقتی این اسب‌ها چند بار روی این جنازه رفت و آمد کردند، تعبیر این است: «فَدَأَسُوا بِالْأَرْضِ»، یعنی این بدن به زمین چسبید. دیدید بعضی چیزها را ما می‌گوییم باید با کاردک جمع کنیم، این بدن پخش زمین شد. بی‌خود نبود مثل امشب آخر شب زینب کبری (سلام الله علیها) بدن را پیدا نمی‌کرد.

کار سومی که انجام شد، لشکر به سمت خیمه‌ها ریختند، اول کاری که کردند خیمه‌ها را آتش زدند. زینب کبری (سلام الله علیها) از امام سجاد (علیه السلام) که الآن امام زمانش او است، پرسید پسر برادرم وظیفه چیست؟ بمانیم، بسوزیم، چه کنیم؟

فرمود که زینب جان، «عَلَيْكَ بِالْفِرَارِ». این هشتاد و چهار زن و بچه در این بیابان (فرار کردند). تعبیر مقاتل این است گاهی وقت‌ها برای یک گوشواره چند نفر با هم دعوا می‌کردند. برای یک لباس یک دختر کوچک چند نفر با هم تنازع می‌کردند. خود زینب (سلام الله علیها) هم دارد امام سجاد (علیه السلام) را تیمار می‌کند. فرار کردند، کسی آسیب چندانی ندید، خیمه‌ها هم سوخت. یک خیمه نیمه سوخته باقی ماند که خیمه امام سجاد (علیه السلام) است. خب، حالا کار زینب و ام‌کلثوم (علیهما السلام) و خانم‌های حرم تازه شروع شده است، شروع کردند در این بیابان دنبال بچه‌ها می‌گشتند. این بچه‌های کتک خورده، تشنه، پدر فوت کرده است، این‌ها را زینب خانم داخل یک خیمه‌ای جمع کرده است، فرمودند که نماز شبش را نشسته خواند. طبق بعضی از مقاتل آمده است خدمت امام سجاد (علیه السلام) اجازه بگیرد، آقا جان دلم برای حسینم تنگ شده است. حالا امشب بوده است، فردا بوده است، آرام آرام به سمت قتلگاه آمد.

به هر گل می‌رسم می‌بویم او را	گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را
یکی پیراهنی کهنه به تن داشت	گل من یک نشانی در بدن داشت

گشت، گشت، طبق مقاتل پیدا نکرد. آمد برگردد صدایی شنید، «أُخِي أُخِي». بالای سر این جنازه بی‌سر آمده که طبق نقل تاریخ پا را بریدند، دست را بریدند، انگشت را بریدند، سینه را شکافتند، گردن را بریدند. یک نگاهی کرد سه مرتبه فرمود: «أَنْتَ أُخِي الْحُسَيْنِ»، دست‌هایش را زیر این جنازه برده است، «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ ۲۱»، خدایا این قربانی را از ما قبول کن، دل او آرام نگرفت لب‌هایش را روی رگ‌های حسین (علیه السلام) گذاشت. قصد زیارت کن سه مرتبه بگو یا حسین (علیه السلام).

فهرست منابع

۱. تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، جلد ۱، صفحه ۲۸۴.
۲. سوره بقره، آیه ۳۰.
۳. سوره انبیاء، آیه ۲۷.
۴. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ۱۸، صفحه ۳۸۲.
۵. المحتضر، جلد ۱، صفحه ۱۴۵.
۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد ۱۳، صفحه ۱۱.
۷. معلومات عن علی بن ابی طالب، قصیه ۴۱۸، الاقتباسات ۱۹، متابعین ۱۱۹۴.
۸. المحاسن، ابو جعفر براقی، ج ۲، ص ۶۲۲.
۹. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۱۲.
۱۰. تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، جلد ۱، صفحه ۲۸۴.
۱۱. الاحتجاج، جلد ۱، صفحه ۲۵۹.
۱۲. شرح نهج البلاغه: ۳۱۶/۱.
۱۳. اخلاق، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱۶، ص ۲.
۱۴. کافی، ج ۲، ص ۴۶۸.
۱۵. سوره صافات، آیه ۱۲۷.
۱۶. سوره صافات، آیه ۱۲۸.
۱۷. سوره ص، آیه ۸۲ و ۸۳.
۱۸. سوره صلفات، آیه ۱۶۰.
۱۹. التوحید، جلد ۱، صفحه ۱۶۷.
۲۰. - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۵.
۲۱. أضواء علی ثورة الحسین علیه السلام، سید محمد باقر صدر، ج ۱، ص ۹۶.